

رازی در طب روحانی



بقلم آقای دکتر مهدی محقق

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی

- ۳ -

ارسطو در کتاب النفس می گوید از جگای می توان دانست که اجزاء نفس چیست و عدد آن کدام است زیرا واضح است که عدد آن از جهت بی نهایت است و کافی نیست که همچون برخی از فیلسوفان آن را به جزء عاقل (= ناطقه) و جزء غضبی و جزء شهوانی ممتاز کنیم و یا مانند برخی دیگر آن را به جزء عاقل و غیر عاقل تقسیم نمائیم زیرا اگر از متمیزاتی که این اقسام سه گانه بر آن مبتنی است جستجو کنیم اجزاء دیگری نیز بدست می آید که هر یک از دیگری ممتاز است^۱. مطالعات فلسفی

ثامستیوس (Themistius) در تفسیر مقاله سوم از کتاب فی النفس ارسطو *De Anima* پس از آنکه نفس را منحصر به دو نیروی محدود یعنی حاکمه و محرکه می کند این بحث را بمیان آورد که آیا این دو نیرو جزئی از نفس هستند یا مقدار و معنی جداگانه، یا عین نفس هستند و اگر جزء نفس اند آیا غیر از آن سه نیروی مشهور هستند که فکری و غضبی و شهوانی خوانده می شود یا یکی از اینها هستند و در این باره نیز بسیار شک است که آیا نفس دارای اجزای متمیز بمقدار و موضع است و یا نیروهای بسیاری است که در

۱ - ارسطو طالیس : کتاب النفس (ترجمه عربی قاهره ۱۹۶۲)، ص ۱۲۱. و نیز رجوع شود به :

Aristotle; *De Anima* 442 $\frac{A}{25}$

موضوع واحد قرار گرفته است همچنانکه شیرینی و خوشبوئی و سفیدی در سیب قرار یافته است. و اگر این نیروها اجزای نفس هستند آیا تعداد آنها چند است؟ آیا منحصر بهمین سه نیرو است چنانکه گروهی بآن معتقدند یا بیشتر است زیرا از تعداد اجزای نفس چنین آشکار می‌شود که احصاء و بر شماری آن دشوار است^۱.

جالینوس نیز اشاره بوجود و واقعیت این سه نفس می‌کند ولی خود را از کیفیت آن و ایراداتی که ارسطوئیان می‌کنند برکنار می‌دارد او در آغاز اخلاق خود که عقیده^۲ قدمای فلاسفه و ارسطو و متأخرین از فلاسفه را در باره اخلاق که آیا از برای نفس ناطقه است و یا از برای غیر نفس ناطقه نقل می‌کند گوید من این را در کتاب خود موسوم به «آراء ابقراط و افلاطون» بیان کرده‌ام و در آنجا آشکار ساخته‌ام که در آدمی چیزی است که فکر با آن صورت می‌پذیرد و چیز دیگری که غضب با آن پدیداری گردد و چیز سوم که شهوت از آن برمی‌آید و باک ندارم که این سه چیز نفسهای مختلف یا اجزاء نفس انسان یا سه نیروی مختلف برای جوهری واحد باشند و اکنون در این کتاب چیزی را که فکر از آن حاصل می‌شود نفس ناطقه و نفس مفکره می‌خوانم خواه این چیز نفسی جداگانه یا جزء یا قوت باشد و چیزی را که غضب از آن می‌خیزد نفس غضبیه یا نفس حیوانیه و چیزی که شهوت از آن بلند می‌شود نفس شهوانیه یا نفس نباتیه می‌نامم^۲.

از مطالب فوق اساس و ریشه فکر تقسیم نفس به نفوس سه گانه که در رازی

۱- M. C. Lyons: «An Arabic Translation of the Commentary of Themistius», - *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* (London, 1955), p. 426.

نسخه‌ای از ترجمه عربی تفسیر تاسسطیوس بر کتاب النفس ارسطو در مکتبه الغروبین واقع در شهر فاس از بلاد مراکش بدست آمده که قسمت فوق منقول از آن است. نگارنده اخیراً در یکی از فهرست‌های مطبوعات کتابهای شرقی ملاحظه کرد که کتاب فوق در سال ۱۹۶۵ بوسیله دانشمند ناسبرده که نسخه خطی را معرفی کرده تحت عنوان زیر چاپ شده است:

Arabic Version of Themistius's "De Anima"

۲- جالینوس: مختصر کتاب الاخلاق (مجله دانشکده ادبیات قاهره، ج ۵، جزء ۱، سال

۱۹۳۷)، ص ۲۶.

آمده و همچنین منشأ ایراداتی که حمیدالدین کرمانی بر او گرفته آشکار گردید .
 ناگفته نماند که نظریهٔ نفوس سه‌گانه و فضائل چهارگانه که اصل آن از افلاطون است اثر مهمی در کتابهای اخلاق اسلامی داشته و همه آن را با کمی اختلاف نقل کرده و تقسیمات و تعاریف خود را بر آن اساس قرار داده‌اند^۱ بدین معنی که نخست فضائل چهارگانه را و سپس رذائل که طرف مقابل آنهاست ذکر کرده و آنگاه هریک از این هشت طبیعت را جنس از برای اقسامی که تحت آنها مندرج است قرار داده‌اند و تهذیب الاخلاق ابن مسکویه مثال کاملی از این روش است ولی رازی چنانکه پیش از این اشاره شد اساس و پایهٔ کتاب خود را بر «عقل» و «هوی» قرار داده و فضائل و رذائل را پدیدهٔ آن دو می‌داند .

رازی فصل چهارم را تحت عنوان «فِي تَعَرُّفِ الرَّجُلِ عَيْبُوبَ نَفْسِهِ» آورده و این عنوان نام مقالهٔ جالینوس است که پیش از این دربارهٔ آن سخن رفت و در پایان این فصل نیز رازی تصریح می‌کند که این فصل خلاصهٔ مقالهٔ آن حکیم است . او می‌گوید از آنجا که هرکس نفس خود را دوست دارد و افعال خود را پسندیده و شایسته می‌داند قدرت آن را ندارد که از هوای نفس جلوگیری کند و پدیدهٔ خرد باخلاق و سیر خود بنگرد بنابراین او نمی‌تواند عیب‌ها و زشتی‌های درونی خود را آشکار سازد و چون بر آنها آگاهی نمی‌یابد نمی‌تواند آنها را از خود دور کند از این رو لازم است بر او که در این باره بمردی خردمند که با او بستگی و پیوستگی دارد رجوع کند و از وی بخواهد و درخواستش خود تأکید ورزد که او را از معایبی که در او می‌بیند آگاه سازد و او را متوجه کند باینکه راهنمایی وی از هر چیز دیگر برای او گرامی‌تر و سودمندتر است و از او بخواهد که حیا و

۱ - الکندی : فی حدود الاشیاء ورسومها (رسائل الکندی الفلسفیه) ، ج ۱ ص ۱۷۷ ؛ یحیی بن عدی : تهذیب الاخلاق (رسائل البلغاء چاپ چهارم) ، ص ۴۹۰ ؛ ابن مسکویه : تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق ، ص ۱۹ ؛ ابن سینا : فی علم الاخلاق (تسع رسائل فی الحکمة والطبیعیات) ، ص ۱۵۲ ؛ ابن حزم : فی مداواة النفوس و تهذیب الاخلاق (رسائل ابن حزم الاندلسی) ، ص ۱۴۵ .

مجامله را درین باره کنار بگذارد و حقیقت را بیان کند^۱. ابن مسکویه نیز توجه باین مطلب که اصل آن از جالینوس است داشته و در این باره نظر مخالف دارد. او می گوید واجب است آنکس که خواستار صحت نفس خود است که خود باستقصاء عیوب نفس خود پردازد و آنچه جالینوس در این باب گفته است بسنده نکند^۲. او سپس عقیده جالینوس را بتفصیل بیان کرده است. نظر جالینوس نزد دانشمندان اسلامی مشهور بوده است چنانکه ابوالوفاء مبشر بن فاتک نیز از قول جالینوس نقل می کند که گفته است که مرد هرگاه دیگری را برگزیند تا آنچه را که او هر روز انجام می دهد بیازماید و صواب و خطای آن را باو بنماید در این صورت آن مرد به بهبودی نمی پندارد که خود خردمندترین مردمان است^۳.

جالینوس در موارد متعدد از کتاب درمان هوای نفس خود اشاره باین موضوع کرده است که یک مورد آن در اینجا نقل می شود. او می گوید از آنجا که ما خود را بحد افراط دوست داریم ممکن نیست که بر هوای نفس خود آگاه گردیم و خطاهای آن را دریابیم از این روی باید آنرا بعهده دیگری محول سازیم. او سپس درباره آن شخص دیگر و چگونگی برگزیدن آن چنین گوید که اگر شما مردی را در شهر خود دیدید و یا آوازه او را شنیدید که مورد ستایش مردم است برای اینکه کسی را بتعلق نمی ستاید باید نخست باو نزدیک گردید تا ببینید که او چنانکه مردم درباره او می گویند و او را می ستایند هست یا نه. اگر دیدید او مکرراً بخانه توانگران و ارباب قدرت و حتی بخانه سلطان می رود و بانان بخاطر زر و زورشان احترام می کند و با آنان بر سر یک سفره می نشیند یقین کنید که شما دروغ گفته اند که این مرد جز حقیقت را نمی گوید زیرا کسی که چنین زندگی برای خود برگزیند نه تنها راست نمی گوید بلکه وجودش سراپا شر است زیرا او هواخواه آب و جاه و زر و زور است. اما اگر دیدید که او مردی است که سراپا زبان چاپلوسی

۱ - رازی: الطب الروحانی (رسائل فلسفیه)، ص ۳۳ و ۳۴ و ۳۵.

۲ - ابن مسکویه: تهذیب الاخلاق، ص ۱۶۶.

۳ - ابوالوفاء مبشر بن فاتک: مختار الحکم و محاسن الکلم، ص ۲۹۶.

به زورمندان و توانگران نمی‌گشاید و بیدار آنان نمی‌رود و بر سفرهٔ آنان نمی‌نشیند بلکه بر طبق اصول درست زندگی می‌کند بدانند که این آن مرد است که حقیقت را می‌گوید باو تقریب جوئید و در خلوت از او بخواهید که آنچه از هوای نفس در شما سراغ دارد در حال برای شما آشکارا باز نماید و باو بگوئید که شما بسیار از این خدمت او سپاسگزار خواهید بود و منزلت او را بر تر از کسی خواهید دانست که شما را از بیماری جسمانی رهائی بخشیده است. اگر پس از مدتی چیزی در این باره باشما نگفت دوباره باو نزدیک شوید و زبان الحاح بگشائید اگر این بار او گفت که چیزی از شما نمی‌داند که حاکی از هوای نفس باشد زود باور مکنید و مپندارید که شما ناگهان از خطا آزاد شده‌اید بلکه احتمال دهید که آن شخص توجه وافی بشما مبذول نداشته و در این امر غفلت ورزیده و یا آنکه ترسیده است که اگر حقیقت را بشما بگوید مورد نفرت شما قرار گیرد و یا آنکه باور نمی‌دارد که شما از دل و جان می‌خواهید که بر خطاهای خود واقف شوید^۱.

رازی در پایان این فصل اشاره می‌کند باینکه آدمی باید بوسیلهٔ همسایگان و همکاران و دوستان و حتی دشمنان بر عیوب خود واقف گردد و می‌گوید که جالینوس در این باره کتابی نوشته و آن را بنام «فی أن الأخیار ینتفعون بأعدائهم» کرده است و در آن سودهائی را که از طرف یکی از دشمنانش باو عاید گشته یاد کرده است. این مقالهٔ جالینوس نیز شهرت فراوان داشته و ابن مسکویه در کتاب خود از آن یاد کرده و گفته است این مطلب یعنی اینکه نیک بختان از دشمنانشان سود می‌جویند درست است و کسی با آن مخالفت ندارد^۲. همین اندیشه در نظر شاعر شیرین زبان سعدی بوده آنجا که گفته است:

کو دشمن شوخ چشم ناپاک تا عیب مرا بمن نماید^۳

رازی درجائی دیگر دربارهٔ اینکه آدمی از عیوب نفس خود ناآگاه است چنین

۱ - Galen on the Passions and errors of the Soul p. 32, 33

۲ - ابن مسکویه: تهذیب الاخلاق، ص ۱۶۷.

۳ - سعدی: گلستان (تهران ۱۳۱۰ ش)، ص ۱۳۰.

گفته: «آدمی از عیوب نفس خود کور است و اندک محاسن خود را بیش از آنچه که هست می‌پندارد»^۱ این تعبیر نیز در سخنان افلاطون سابقه دارد او می‌گوید در طبیعت آدمی نهاده شده که از خطاهای محبوب خود چشم‌پوشی کند و هیچ‌کس دوست داشته‌تر از نفس برای آدمی نیست^۲. و نیز از گفته‌ی اوست: عاشق درباره‌ی معشوق کور است^۳.

جالینوس در کتاب درمان هوای نفس این مطلب را با تفصیل بیشتری بدین گونه یاد می‌کند: چنانکه ایزوپ می‌گوید دو زنبیل یکی از پیش و دیگری از پس بگردن ما آویخته است زنبیل پیشین مملو از عیوب دیگران است و زنبیل پسین از عیوب خودمان پر گشته است باین دلیل است که ما عیبهای دیگران را می‌بینیم ولی از عیبهای خود غافل می‌مانیم این مطلبی است که همه آنرا راست می‌دارند افلاطون دلیل آنرا چنین بیان می‌کند که چشم‌عاشق بمعشوق کور است بنابراین اگر هر یک از ما خود را بیش از همه چیز دوست داشته باشد باید که در مورد خود کور باشد پس چگونه می‌تواند بدیهای خود را به بیند؟ و چگونه می‌تواند خطای خود را تشخیص دهد^۴.

و همین مضمون است که در احادیث اسلامی بصورت «حُبُّكَ الشَّيْءُ نِعْمِي»^۵ و «يُصِمُّ»^۶ دیده می‌شود و در ادب فارسی هم بکار برده شده مولوی گوید:
 در وجود تو شوم من مُنْعَمٌ چون محبِّم حب یعمی و یصم^۷
 تمثیل ایزوپ^۸ عیناً در کتاب مختصر الاخلاق جالینوس دیده می‌شود و محتمل است

۱ - رازی: الطب الروحانی (رسائل فلسفیه)، ص ۸۹.

۲ - جالینوس: جوامع کتاب طیماوس فی العلم الطبیعی، ص ۲۶.

۳ - Plato: *Laws*, 731 E.

۴ - Galen on the Passions and Errors of the Soul, p. 30, 31.

۵ - ا. ی. ونسنگ: المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی (لیدن ۱۹۳۶)، ج ۱ ص ۴۰۹.

۶ - بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مشنوی (تهران ۱۳۳۴)، ص ۲۵.

۷ - ایزوپ Aesop نویسنده معروف یونانی است که داستانها و تمثیل های او (Fable) در غرب

بسیار شهرت دارد.

که خلاصه کننده کتاب بجهت اختصار نام ایزوپ را حذف و آنرا به حکیمی نسبت داده است اینک عین عبارت آن کتاب نقل می گردد :

«وَقَدْ قَالَ حَكِيمٌ إِنَّ فِي عُنُقِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ مِخْلَاتَيْنِ وَاحِدَةٌ مِنْ قُدَامِهِ وَآخَرَى مِنْ خَلْفِهِ وَفِي التِّي بَيْنَ يَدَيْهِ عُيُوبُ النَّاسِ وَفِي التِّي مِنْ خَلْفِهِ عُيُوبُ نَفْسِهِ وَلِذَا لِكَ يَرَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ عَيْبَ غَيْرِهِ عَنَى الإِسْتِقْصَاءِ وَالْحَقِيقَةِ وَلَا يَرَى شَيْئًا مِنْ عُيُوبِ نَفْسِهِ»^۱.

رازی باب پنجم را تحت عنوان «در عشق و دوستی و خلاصه سخن در لذت» قرار داده او در آغاز گفتار درباره عشق چنین گوید: مردان و الاهمت و بزرگ نفس این بلیت از طبایع و غرائزشان دور است زیرا برای این گونه مردمان چیزی سخت تر از خضوع و خشوع و اظهار احتیاج و نیاز نیست آنان وقتی می اندیشند که عشاق دچار این گونه سرگشتگی ها باید بشوند از این ورطه خود را برکنار می دارند و اگر هم بدان مبتلی گردند می کوشند که بر دبار باشند تا آنکه هوای از دلشان بدر رود و همچنین است حال آنانکه گرفتار کارهای مهم و مشاغل ضروری دنیوی یا دینی هستند. اما مردان مخنث و زن صفت و فارغ البال و نعمت پرورد آنانکه جز ارضای امیال و اطفاء شهوات هدفی دیگر در دنیا ندارند و نرسیدن بآنرا اندوه و بدبختی بشمار می آورند از این بلیت باسانی نمی رهند بخصوص اگر بیشتر بد استقامت و روایات عشقی نظر افکنند و گوش باهنگهای خوش و الحان نیکو فرادهند. اوسپس سخن را به عشق حیوانی و لذت جسمانی می رساند و می گوید چنین عشاق در عدم ملکه نفس و اختیار هوای نفس و انقیاد شهوات از حد بهائم گام فراتر نمی نهند. و نیز در پاسخ آنانکه اهل ظرافت و ادبند و همواره سخن بیدگوئی فلاسفه در این باب می گشایند فصلی مشبع ایراد کرده و می گوید آنان مدعی اند بر اینکه عشق مخصوص طبایع رقیقه و اذهان لطیفه است و بسیاری از ادیبان و شاعران و بزرگان و حتی پیغمبران از این

۱ - جالینوس: مختصر کتاب الاخلاق (مجله دانشکده ادبیات قاهره، ج ۵، جزء ۱، سال

موهبت برخوردار گشته‌اند و حال آنکه امر بر عکس است زیرا اصحاب طبایع غلیظه و اذهان بلیده که مجال اندیشه و نظر در آنان محدود است روی بامیال نفسانی و لذات شهوانی می‌آورند و یونانیان که طبایعشان رقیق‌تر و حکمتشان ظاهرتر از مردمان دیگر است عشق در آنان کمتر دیده می‌شود. او سپس مناظره خود را بایکی از اینگونه ادیبان نقل می‌کند که آن ادیب گمان می‌برده که علم آنست که او دارد و ورای آن جهل است رازی از او می‌پرسد آیا علوم اضطراری است یا اصطلاحی و بنا بر دو پاسخ آن ادیب که را ملزم و مجاب می‌کند و شیخی که این مناظره در حضور او رخ داده با ریشخند می‌گوید ای پسرک من اکنون مزه علم حقیقی را بچش^۱. ایلای نصیبی مطران نصیبین در رساله‌ای که برای استاذ ابوالعلا صاعد بن سهل الکاتب نوشته و در آن مناظره خود را با وزیر مغربه یاد کرده این داستان رازی را مورد اقتباس قرار داده است^۲.

در منابعی که در اختیار مسلمانان بوده سخن از نکوهش و ستایش عشق بسیار بمیان آمده و رازی که عشق را می‌نکوهد در این باره تحت تأثیر حکمای یونان قرار گرفته است خاصه که خود صریحاً گفته است که عشق در یونانیان کمتر است و فیلسوفان آنان رقت طبع و لطافت ذهن خود را مصروف به معضلات علمی می‌دارند^۳.

از سقراط نقل شده که گفته است عشق دیوانگی است و دارای رنگهای گوناگون است چنانکه دیوانگی را رنگهای گوناگون است^۴. و از افلاطون نقل شده که گفته است عشق بر دو نوع است الهی و انسانی اولی ستوده و محمود و دومی نکوهیده و مذموم است^۵.

۱ - رازی: الطب الروحانی (رسائل فلسفیه)، ص ۴۳-۳۵.

۲ - نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه واتیکان بشماره ۱۳۴۳ موجود است (کراوس، پاورقی رسائل فلسفیه)، ص ۳.

۳ - رازی: الطب الروحانی (رسائل فلسفیه)، ص ۴۲.

۴ - جعفر بن احمد السراج: مصارع العشاق (بیروت ۱۹۵۸)، ج ۱، ص ۱۵.

۵ - فارابی: فلسفه افلاطون و اجزائها (لندن ۱۹۴۳)، ص ۱۵. متن عربی این کتاب با فهرستی از لغات فلسفی با ترجمه لاتین بوسیله فرانس رزنتال و ریچارد والزر در مجموعه (Plato Arabus II) تحت عنوان زیر چاپ شده است:

Alfarabius De Platonis Philosophia

و ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخس گفته عشق ظاهری پایدار نیست زیرا که عاشق معشوق را برای لذت و معشوق عاشق را برای منفعت دوست دارد و لذت و منفعت هر دو فانی شونده است^۱ و عین این بیان در کتاب اخلاق ادمیا *Ethica Eudemia* دیده می شود^۲ و همین تعبیر است که ابن مسکویه گوید: «أَحَدُهُمَا يَأْتِيهِمَا بِالنَّظَرِ وَالْآخَرِي يَنْتَظِرُ الْمَنْفَعَةَ»^۳.

نا تمام



- ۱ - آریبری : اخلاق نیکوماخس در عربی ، مجله مدرسه السنه شرقیه لندن (لندن ۱۹۵۵) ، ص ۴ . رجوع شود بپاورقی شماره ۷۷ .
- ۲ - Aristotle: *Ethica Eudemia* 1243 B 15 رجوع شود بپاورقی شماره ۷۴ .
- ۳ - ابن مسکویه تهذیب الاخلاق ، ص ۱۳۲ . از شعر حافظ (دیوان حافظ چاپ قزوینی و غنی ، ص ۱۴۰) عکس این مطلب استنباط می شود :
- سایه معشوق اگر افتاد برعاشق چه شد ما باو محتاج بودیم او بما مشتاق بود